

بسم الله الرحمن الرحيم

از خاکمردان تا سولدوز

الستان زندگی یک معلم

به قلم: محمود حدیدی

سر شناسه	حدیدی، محمود، ۱۳۳۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: از خاکمردان تا سولدوز : داستان زندگی یک معلم / به قلم محمود حدیدی :
مشخصات نشر	: ویراستار علی حدیدی .
مشخصات ظاهری	: تبریز: اختر، ۱۳۹۶.
شابک	: ۳-۹۲۰-۵۱۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: داستان زندگی یک معلم .
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
موضوع	: حدیدی، عسگر، ۱۳۰۹ -
مودع	: Persian fiction -- 20 th century :
ه سوع	: معلمان -- ایران -- سرگذشتنامه
مودع	: Teachers -- Iran -- Biography :
رده بندی کنگ	: ۱۳۹۶ ۴ الف ۹۱/د PIR۸۳۴۱
رده بندی یویی	: ۸۴۳/۶۲
شماره کتبی شناسایی	: ۴۶۴۰۳۸۳



نشر اختر

از خاکمردان تا سولدوز (داستان زندگی یک معلم)

به قلم محمود حدیدی

ویراستار: علی حدیدی

چاپ اول ۱۳۹۶ / ۳۷۲ صفحه / قطع وزیری / ۵۰۰ جلد

شابک: ۳-۹۲۰-۵۱۷-۹۶۴-۹۷۸

تبریز- اول خیابان طالقانی، روبروی مصلی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و ۰۴۱-۳۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی متعلق به مؤلف می‌باشد

دنیای خاکمردان

پاییز سال ۱۳۰۷ شمسی پشت کوه‌های بلند در میان دره‌ای بزرگ زمین‌های سرسبز و وسیعی قرار داشت و رودی فصلی که از جویبارها و چشمه‌های پر آب و زیبا شکل گرفته و در بستر پهن خود جاری می‌گشت و به زندگی انسان و حیوان و گیاه معنا می‌بخشید. در حاشیه این رود نسبتاً بزرگ، دهی کوچک به نام «خاکمردان» از توابع شهرستان خوی خیزش می‌کرد. چپ و راست روستا کوه‌هایی کم ارتفاع و خشک و بی حاصل طول دره فرا گرفته بود. حد فاصل این دو رشته دشتی پهن و کم‌شیب بود که باغ‌ها و رود و روستا و همه بزرگ آن را در خود جای داده بود. جمعیت آن شاید به سختی به ۲۰۰ نفر رسید و خانه‌ها کاهگلی و محقر بودند و چند کوچه پیچ در پیچ و تنگ به وسیله بناهایی که هیچ‌گونه قاعده‌ای برای ساخت آنها رعایت نشده بود، درهم تنیده بودند.

مردم روستا از سواد و تحصیل بی‌بهره بودند. آب آشامیدنی از چشمه زلال روستا تأمین می‌شد. آب آن به‌حدی زیاد و پر فشار بود که با یک سیله پمپی قوی، پمپاژ می‌شود. علاوه بر آب آشامیدنی، امورات بهداشتی و شستشوی ظروف و البسه نیز با همین آب میسر می‌شد. به همین جهت پای چشمه همواره با ازدحام جمعیت مواجه بود. یکی از بالا دست، پیت حلبی نفت خود را که از حلبی سفید و براق که منقش به علامت BP که همان بریتیش پترولیوم بود به عنوان ظرف آب استفاده می‌کرد و دیگری کمی پایین‌تر ظروف غذای خانواده را می‌شست و آن دیگری

مشغول شستشوی لباس‌های کهنه و مندرس و پر وصله‌ای بود که مجبور بودند مرتباً شسته و بپوشند. چشمه را «آبار» می‌نامیدند.

مردم بام تا شام مجبور بودند کارگری کنند. آنها کارگر خویش بودند نه دیگران زیرا همواره در تلاش برای تأمین معاش بودند. تلاش آنها برای کسب پول و خرید مایحتاج آماده از دکان‌ها نبود اصلاً با چیزی به عنوان پول چندان آشنایی نداشتند. گاو و گوسفند پرورش می‌دادند. میان اعضای خانواده تقسیم کار نانوشته‌ای جاری بود. هر روز یک نفر مأمور بود نان بپزد و دیگری به کار سخت و توانفرسای کشاورزی و باغداری رسیدگی کند. همین‌طور رسیدگی به مرغ و غاز و بوقلمون و حتی زنبور عسل. همه اینها برای زندگی لازم بود. بنابراین کار عمده مردم جمع‌آوری محصولات و انبار کردن برای مصارف زمستانی بود و بس.

زمستان‌هایی سخت که برف آن تا پایلن فروردین سال دیگر هنوز در سطح روستا لکه‌های سفید می‌ماند را منتظر می‌کرد. زندگی روستایی به تکرار همیشگی این فعالیتها محدود می‌شد. آنها عملاً بره‌مصارف خود باید به فکر انباشت و ذخیره آذوقه برای حیوانات هم می‌بودند. لذا آن می‌یستند در اصطلاح محلی «یابپا»^۱ و علوفه و آرد و جو و گندم جمع‌آوری می‌کردند.

حیوانات در حکم کارخانه‌ها و ابزارهای تولید بودند. بنابراین باید بیشتر از خودشان به آنها توجه می‌کردند. این رفتار انسان را می‌توان مشابه عملکرد مورچه‌ها دانست که همواره در تکاپوی جمع‌آوری آذوقه از یک نفر مکلف بود گاو و گوسفندان را به صحرا برد و دیگری مسئولیت داشت تهیه رفاهات حیوانات را جمع‌آوری کند. چرا که غنی‌ترین و قابل دسترس‌ترین منبع انرژی بود.

اصولاً خانم خانه موظف بود فضولات جمع شده را به شکل خاصی درآورده و جلو آفتاب داغ تابستان بگذارد تا خشک شود و سرانجام محصول نهایی را که بسیار سخت و مقاوم می‌شد، در انباری بزرگ با سلیقه روی هم چیده و هر روز بدان بیفزاید. حمل و جابه‌جایی این فضولات حیوانی که اینک سفت و سخت شده است و یابپا نامیده می‌شد توسط زنان و کودکان صورت می‌گرفت و کاری به غایت دشوار

^۱ - سوختی که از فضولات گاوی تهیه می‌شد.

بود، زیرا زایده‌های خشک و تیزی داشت که دست‌ها را زخمی و خون‌آلود می‌کرد و گرد و خاک حاصله هم وارد شش‌ها می‌شد اما کسی به خاطر این کار سخت و طاقت‌فرسا مریض نمی‌شد. فضولات حیوانی مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیاز زندگی سنتی و روستایی را تأمین می‌کرد. آری هیزم فراوان برای تولید آتش. آتشی که بواسطه آن می‌شد خانه را گرم کرد و غذایی پخت و آب را گرم کرد و نوشیدنی لذیذی همچون چای درست کرد. تنوری داغ نمود و نان پخت. زندگی بدون آتش خصوصاً در زمستان‌های هولناک خاکمردان غیرممکن بود و تداوم آتش پر قدرت بدون فضولات حیوانی تقریباً محال بود. می‌توان گفت انسان از جهت وابستگی به آتش نسبت به اجدا نخستین خود چندان پیشرفت نکرده بود.

هر خانواده‌ای نیازمند نگهداری گاو و گوسفند بود چرا که علاوه بر فضولات ارزشمند، شیر هم داشت. شیر منشاء خیرات بسیاری بود زیرا ماست، پنیر، کره، دوغ، کشک و... از آن حاصل می‌شد و در کار حمل بارهای سنگین کشاورزی و شخم زمین باز هم گاو داد انسان می‌رسید و سرانجام وقتی مریض می‌شد و امیدی به بهبودی متصور نبود کارد بیزی به دندان کشیده و بخشی از گوشتش را مصرف و بخشی را می‌فروختند و مقداری هم برای زمان ذخیره می‌کردند. برای پیشگیری از فساد، گوشت را پخته و به صورت بشرده درون خم‌های سفالی بزرگ قرار می‌دادند و دهانه خم را با روغن می‌پوشاندند تا ماه‌ها روز نکند. گوشت ذخیره شده را «هیله» می‌گفتند و سرانجام پوستش را دباغی کرده، پاره‌های متنوعی می‌بردند.

از ماکینانی چون مرغ و خروس و بوقلمون و ... نیز استفاده‌های زیادی می‌شد زیرا این حیوانات تخم و گوشت و پر داشتند و تنها وظیفه سنگین نگهبانی و مراقبت از اموال و زحمات خانواده بود و گریه‌ها هم بدون آنکه وظیفه خاصی تقبل کنند همواره در کنار انسان‌ها می‌زیستند و آن قدر پُرو بودند که به راحتی در اتاق‌ها و میان ظروف غذا و روی کرسی و غیره به جستجو مشغول بودند شاید به ندرت به خود زحمت داده و موشی شکار می‌کردند. موش‌ها هم حیوانات آب زیر کاهند و هر جا را خلوت و امن می‌دیدند به دزدی و تخریب و چپاول زحمات انسان‌ها مشغول می‌شدند. موجودات مزاحمی هم بودند که هیچ ارزشی نداشتند همچون شپش لای موها و لباس

اهالی. علاوه بر اینها چند رأس اسب و الاغ و قاطر هم برای رفاه انسان خدمت می کردند. همان گونه که قابل درک است بار سنگین این شیوه زندگی به دوش گاو بود. زمین های کشاورزی هم سینه خود را پهن کرده و صبورانه زخم هایی که انسان با خیش و گاو آهن بر پیکرش می زدند، تحمل می نمود.

باغ های میوه و گردو هم با سخاوت به خواست انسان ها تمکین می نمودند. روز با کار سخت و بی پایان و صد البته تکراری سپری می شد و شب ها زیر یک سقف چوبی، درون چهار دیواری خشتی دور کرسی گرم نشسته و سخنان و داستان های مهیج بزرگان را که از شاهنامه و حماسه های ترکی آذری و یا تلاوت قرآن... بود، می شنیدند.

اینها در آن قبل ترجیحی به شهرنشینان نداشتند و تقریباً خود کفا بودند. در آن روز گاران زندگی بمو مردم روستاهای ایران این گونه بود. مردمی سخت کوش و کم ادعا، هر روز و هر فصلی سختی و مرارت خود را داشت و انسان همواره نه برای زندگی بلکه جهت زنده ماندن و بردی ستمگین با طبیعت بود.